

عطر حبیب

گذری بر سیره اخلاقی پیامبر اعظم (ص)

جواد محدثی
پژوهشگر

یار رسول الله!... کلامت، روشن و فصیح بود. به فراخور عقل و درک مخاطب سخن می گفتی، گاهی سخنی را سه بار تکرار می کردی، تا طرف خوب بفهمد. هنگام سخن، کلام را با لبخند می آمیختی، هرگز سخن کسی را قطع نمی کردی، زبان به بدگویی و عیبجویی از دیگران نمی گشودی.

صدایت که می کردند، می گفتی: لبیک! خطبه هایت، از همه کوتاهتر، ولی پرمایه تر بود. زبانت را از آنچه بی مورد و بیهوده بود، فرو می بستی، همواره خدا را یاد می کردی و استغفار بر زبان داشتی، چیزی می گفتی که دلها را به هم الفت دهد، نه آنکه میانه ها را به هم بزند. با کسی مجادله و جزّ و بحث نمی کردی، هنگامی که سخن می گفتی، همه ساکت بودند، آنچنانکه گویی بر سرشان پرنده نشسته است، سراپا گوش! نزد تو نزاع لفظی نمی کردند، به سخن دیگران، خوب گوش می کردی. محکم و استوار راه می رفتی، گام برداشتنت، چنان بود که نشان می داد ناتوان و کسل نیستی! آنچنان که گویی سنگی از سرازیری می غلطد، با مهابت و چالاک!

وقتی سواره بودی، اجازه نمی دادی دیگران، پیاده یا به پایت راه آیند. یا سوار بر مرکب

می کردی یا بر سر موعدی، قرار می گذاشتی. از گذرگاهی که عبور می کردی، عطر ت نشان می داد که از آنجا گذشته ای. از هر جا می گذشتی سنگها و درختان، تعظیمت می کردند. در سفرها، آخرهای جمعیت راه می رفتی، تا اگر کسی در ماند، یا کمک خواست، کمکش کنی. گاهی سوار اسب می شدی، گاهی بر قاطر و الاغ سوار می شدی، یا بر شتر، و گاهی نیز پیاده! سواره که بودی، دیگران را هم بر ترک می نشاندی. اوقات داخل خانه را به سه قسمت تقسیم می کردی: بخشی برای نیایش و عبادت و برای خدا، قسمتی برای خانواده و بخش دیگری برای کارهای شخصی خود.

در خانه، با خانواده همکاری می کردی، گوشت می بریدی، شیر می دوشیدی، لباس وصله می زدی، هر غذایی که می پختند، می خوردی، از طعامی بد نمی گفتی، در را می گشودی، کفش خود را می دوختی.

بر زمین می نشستی و بر زمین غذا می خوردی، به خدمتکار خانه وقتی خسته می شد کمک می کردی، زیر اندازت عبایی بود و بالشی از پوست، پر شده از لیف خرما! بر حصیر می خوابیدی، هنگام خواب، مسواک می زدی و دعای خواندی و چون از خواب بر می خاستی، خدا را سجده می کردی.

کار مراجعه کنندگان را راه می انداختی، نیازمند و سائل را دست خالی رد نمی کردی. بنده شکور خدا بودی. نور چشمانت «نماز» بود. وقتی به نماز می ایستادی، از خوف خدا رنگ از چهره ات می پرید. در سینه، ناله های سوزناک و آوای حزینی داشتی. هنگام سجود، چنان بر زمین می چسبیدی، که گویا جامه ای بر زمین افتاده است. وقت نماز که می رسید، دیگر کسی را نمی شناختی و به چیزی توجه نداشتی جز به نماز! به نماز عشق می ورزیدی.

فرارسیدن «وقت» نماز را انتظار می کشیدی، و هنگام نماز که می شد، می گفتی: ای بلال! خوشحالم کن، هیچ چیز را بر نماز مقدم نمی داشتی.

می فرمودی (به ابوذر): خداوند، فروغ دیدگانم را در نماز قرار داده است. آنگونه که گرسنه، غذا را دوست می دارد و تشنه آب را، من هم شیفته نمازم. با این تفاوت که گرسنه و تشنه، سیر و سیراب می شود، اما من از نماز، سیر نمی شوم.

رکوعها و سجده های طولانی داشتی. به خدا عرضه می داشتی: پروردگارا! دوست دارم

یک روز سیر باشم و شکر کنم، روز دیگر گرسنه باشم تا از تو سؤال کنم.

نشست و برخاستت، همراه با «ذکر خدا» بود. با آنکه «معصوم» بودی، ولی آن قدر از خشیت خدا می‌گریستی که مصلی و سجده گاهت خیس می‌شد.

هنگام دعا، همچون مسکینان نیازمند دستها را بالا می‌گرفتی. «بنده خدا» بودی. یک بار که بر زمین نشسته و با دست غذا می‌خوردی، زنی گفت: یا رسول الله، چرا مانند بندگان نشسته و غذا می‌خوری؟ و... فرمودی: وای بر تو! چه کسی بنده تر از من است؟ تو عبد خدا و رسول او بودی.

چهره‌ات گشاده بود و خوش رو. به هر کس می‌رسیدی سلام می‌گفتی. با هر که دست می‌دادی، آن قدر صبر می‌کردی که او دستش را بکشد. به صورت کسی خیره نمی‌شدی. به هیچ کس، دشنام و ناسزا نمی‌گفتی. بر تندخویی و بد اخلاقی دیگران صبر می‌کردی. هدیه مردم و دعوت بردگان را می‌پذیرفتی، به عیادت بیماران و تشییع جنازه می‌رفتی. از اصحاب، تفقد و احوالپرسی می‌کردی. دیر غضبناک می‌شدی، زود می‌بخشیدی، از همه بیشتر عذرپذیر بودی. با بینوایان محروم، هم غذا و همنشین می‌شدی. پیش دیگران، پایت را دراز نمی‌کردی. مزاح و شوخی می‌کردی ولی جز «حق» نمی‌گفتی. با یاران، حلقه‌وار می‌نشستی. خود را برای اصحاب می‌آراستی و عطر می‌زدی. باری بر دوش مردم نبود. در کارهای اجتماعی مشارکت داشتی. بخشنده و سخی بودی. چیزی را از خواستاران مضایقه نمی‌کردی. به بزرگ هر قومی احترام می‌کردی.

آری... ای رسول خدا!

وفای به عهد، صدق و راستی، امانت و محبت از ویژگیهای تو بود. از مهمان کار نمی‌کشیدی، حلف وعده نداشتی، مردم دار و اهل مدارا بودی، سعه صدر و وسعت نظر داشتی، اخلاقت قرآن بود!

قرآن مجسم بودی و آیات عینیّت یافته کلام الله!^۱

پی‌نوشتها:

۱. برگرفته از: مکارم الاخلاق، سنن النبی و بحار الانوار، ج ۱۶.